

**"دولت انتقالی موقت" بجای دولت موقت "جمهوری دموکراتیک اسلامی"**

اعلام نام "جمهوری دموکراتیک اسلامی" دربرنامه "شورای ملی مقاومت ایران" باعث بروز بحثهای فراوان ، چه در درون شورا و چه در میان نیروهای خواهان پیوستن به شورا گردید . صرفنظر از پیراهن عثمان کردن این مسئله توسط برخی از نیروهای عمدتاً م ل ، در جهت زیر سوال بردن کلیت شورا که البته بیشتر به بهانه ای برای فرار از الزامات یک مبارزه جدی و خونین و عدم توانایی برای ورود به یک ائتلاف گسترده و فراگیری ماند تا یک بحث تئوریک اساسنامه ای ، در درون شورا اما واقعیت این بود که این واژه گذاری موضع مشخص مجاهدین بود که بر آن اصرار داشتند .

استدلال مجاهدین این بود که خمینی تلاش دارد درگیری خودش با ما را ، جنگ میان اسلام و کفر جلوه دهد . با توجه به جایگاه قدرتمند مذهب در میان توده های ناآگاه ، گذشتن از این نامگذاری بمانند زمین گذاشتن یک سلاح ضروری در صحنه نبرد و واگذاشتن آن به دشمن می باشد . این استدلال چندان هم دور از واقعیت نبود . آمدن خمینی جدا ی از تمامی ساخت و پاختهای ارتجاعی - استعماری و در راستای پیاده شدن طرح "لژیونرگ انگلستان" و در نبود دردناک یک آلترناتیو دموکراتیک و انقلابی به هیچ وجه خلق الساعه نبود . ارتجاع مذهبی تمامی تار و پود جامعه ایرانی را در نور دیده بود . همه چیز به گونه ای و به درجه ای زیر نفوذ یک سیستم ارزشی بشدت واپسگرا قرار داشت . جامعه به مرداب عفی می مانست که لجنهای یک تاریخ را در خود حمل می کرد . خمینی با بهم زدن این مرداب تنها ارتجاع نهفته در عمق را به سطح آورد . و برآستی بدون این زمینه های مادی مگر می شد در دوران های پایانی قرن بیستم جامعه را پذیرای دیوی کرد که در واقع یک "نابهنگامی تاریخی" بود . پذیرش رهبری خمینی چیزی جز پذیرش داوطلبانه یک خودکشی سیاسی - ایدئولوژیک اجتماعی نبود . این تنها در جامعه ای امکانپذیر بود که زن و مرد آن بعضاً به فتوای این یا آن آیت الله مرتجع بریکدیگر حلال یا حرام !! می گشتند !

جامعه ای که هیچیک از ارگانهای آن بدور از دایره نفوذ مذهب نبود . از هنر تا سیاست و از تجارت تا تمامیت فرهنگیش ! نطفه تئاتر نمایشی ایران در تعذیه خوانیهای ماه محرم بسته شده بود و قوانین مصوب مجلس باصطلاح عرفیش! بدون موافقت یک مشت مجتهد مرتجع اساساً به اجراء گذاشته نمی شد . بدون به خدمت گرفتن شبکه عظیم آخوندی ، حضور پیروز استعمار در صحنه سیاسی ایران اساساً امکان پذیر نبود . از "قیام ابومسلم" تا "انقلاب بهمن" بجز "قیام بابک" هیچ حرکتی و جنبشی بدون حضور مذهب و بدور از حیطه نفوذ آن اصلاً موضوعیت ندارد ! جامعه ای که گل سرسبد روشنفکرانش جلال آل احمد است و صدر حزب توده اش "فرماسون سلیمان میرزا اسکندری" با "خمینی" به سفر حج می رود ! آته ایستهای مذهبی ! دارد ، سوسیالیستهای خداپرست دارد ، روابط و مناسبات درونی فلان سکت فرو بسته مدعی کمونیسم ناب و راه کارگش را که ببینی بوی گند ارتجاع مذهبی مشامت را می آزارد .

حساسیت نسبت به خدشه دار شدن اخلاق ! و سنتهای ارتجاعی برای برخی از آخوندهای مارکسیست به بهانه احترام به باورهای مردم بعضاً بسیار بیشتر از حساسیتشان نسبت به طولانی تر شدن عمر رژیم می نمود . و خلاصه این همان جامعه ای بود که در خمیان حاکم بر آن هزار هزار بهترین فرزندان خلق را به جوخه اعدام می سپردند و آنرا وقیحانه به جامعه اعلام نیز می کردند ولی همزمان هزار هزار از همان جامعه ، داوطلبانه برایشان بروی مین می رفتند . جدای از حقایق فوق نگاهی به ترکیب آنزمان شورای ملی مقاومت ایران خالی از فایده نمی باشد . ضربات نظامی خردکننده مجاهدین به ساختار سیاسی رژیم ، بدنبال توفیقشان در شقه کردن سیاسی آن ، مساله تصاحب قدرت توسط آنانرا چه برای طرف حسابهای بین المللی و چه برای گرایشهای مختلف سیاسی به مساله روز تبدیل کرده بود . بنی صدر که پس از انفجار حزب و نخست وزیری خود را در یک قدمی تصاحب دوباره قدرت می دید با دستپاچگی به مجاهدین رهنمود می داد که با زدن "خمسه خبیثه" کار رژیم تمام خواهد بود !!

در چنین اوضاع و احوالی شورا ملقمه ای است از گرایشهای مختلف و بعضاً متضاد سیاسی . جدای معدود جریانها و اشخاصی که بواقع درد خلق و انقلاب را دارند ، بقیه نیروها از دو تیره اند . یک تیره ، نیروهای فرصت طلبی که مواضع سیاسییشان را همواره عقربه قطب نمای تعادل قوای موجود تعیین می کند و دیگر ، تیره "ماسون های مامور" . ویژگی تیره نخست بلاهت و کوتاهی بینی سیاسی است . در صورتیکه تیره دیگر برخوردار از متانت و دورنگری استراتژیک می باشد . هر دو اما علیرغم تفاوتی بسیارشان در یک مساله کلیدی ، یکسان می اندیشند : رسالت مجاهدین تاریخاً جنگیدن و نهایتاً هم یک شهادت قهرمانانه است ولی کار سیاسی و رهبری مبارزه ! وظیفه آنانی است که در پهنه سیاست استخوان خورد کرده اند ! اینکه مجاهدین بعداً بد اخلاقی ! کردند و تن به این تقسیم بندی عاقلانه ! ندادند موضوع بحث دیگری است . در اینجا هدف تنها بررسی فضایی می باشد که اتفاق آرای اعضای آنروز شورا را در پذیرش پسوند اسلامی بدنبال لفظ جمهوری دموکراتیک سبب گردید .

برای تیره نخست اساساً و رای بحثهای تئوریک ، اصل درجه حضور در شرکت سهامی قدرت است . "نام" آن فرع است . مهم این بود که قرار است مجاهدین تازه وارد به دنیای سیاست ، خمینی را زمین بزنند و بعدهم قدرت سیاسی را مثل دوران مرجع ! انقلاب و یا جنبش مشروطه و ... دو دستی به صاحبان موج سوار آن تقدیم کنند . بهمین دلیل هم با مشخص شدن عدم توانایی مجاهدین در سرنگونی کوتاه مدت رژیم و سخت سریشان در شناسایی حق ! یکی در تعیین وزراء دولت موقت درپوش "تصویب وزیران" و آزادی ! دیگری در مذاکره با رژیمی که خود تصادفاً پای ضرورت سرنگونی قهرآمیز آن امضا گذاشته بود ، اولی به نامه نگاری به خمینی دست می یازد ، چرا که هرچه باشد "ولایت فقیه خمینی" به گرد پای رهبری رجوی نمی رسد" و دومی ، به مغالزه یا پاسداران رژیم در کردستان و مذاکره با مهره های دست چنم آن می پردازد ، زیرا همانطور که قاسم در یکی از نشستهای شورا خطاب به رجوی گفته بود ، نمی توانست " ۲۵ سال در کوه و کمر ! به انتظار سرنگونی رژیم بنشیند ! " .

برای تیره دوم اما "ماموریت"، نفس حضور در آترناتیو به منظور تأثیرگذاری در جهت گیریهای داخلی و بین المللی آن، نفوذ در رهبری و اطلاع از تصمیم گیریهای تاکتیکی و استراتژیکی آن، بدست گرفتن رهبری آترناتیو در صورت امکان و در غیر این صورت خالی کردن زیرپای آن در سرپیچ های حساس و خنثی کردن سیاسی آن به لحاظ داخلی و بین المللی، با حمایت فعال لژهای مربوطه اصل است. این ماموریت فقط شامل ایران نمی شود. خط جهانی این تیره حضور در تمامی گرایشهای سیاسی جامعه، اعم از جریانهای فاشیستی گرفته تا گروه های چپ افراطی و از جریانهای حقوق بشری و پاسیفیست گرفته تا احزاب سوسیال دموکراسی و دمکرات مسیحی تا "اخوان المسلمین" و .. می باشد. در همین راستا نیز "یکی" تلاش بسیار داشت تا درهای شورا را در پوش گسترش آترناتیو برای مهره های فاشیستی و کارگزاران پیشانی سفید سرویسهای امنیتی غرب مثل "دریادار- دکتر- سید- احمد مدنی" و شرکاء باز نماید و "دیگری" که از همه متین تر و وجیه المله تر و مقاومتر می نمود، پس از سالها مقاومت سماجت آمیز، به ستوه آمده از توتالیتاریسم مجاهدین و رفزم ناپذیری شورا، در سرپیچ "فتنه استاد خاتمی" لنگ می اندازد. جالب اینجا بود که هریک با شورا و جبهه خود به عضویت شورا درآمده بودند و در این مورد نیز تناقضی نمی دیدند.

جدای از این دو تیره، نیروهای باقیمانده در مقابل استدلال مسعود رجوی به چالش کشیده می شوند. از یکسو خمینی خود را نماینده خدا می دانست و ادعای رهبری جهان اسلام را داشت. ادعایی که جدای از زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی آن از پشتوانه مالی عظیم و توان لجستیکی دولتی و ارتباطات فراماسونی خاص الخاص نیز برخوردار بود. از سوی دیگر مجاهدین مدعی بودند آنچه خمینی نمایندگی می کند یک فشریگری عمیقاً ارتجایی است که هیچ ربطی به "ایدئولوژی انقلابی اسلام" ندارد. در همین رابطه مسعود رجوی بارها اعلام کرده بود که رسالت مجاهدین در کلیت خود نه یک رسالت ملی محدود به کشور ایران که زنگارزدایی از ایدئولوژی اسلام می باشد که این نیز خود مقوله ایست فرامیلتی. به عبارت دیگر جنگ مجاهدین با "خمینیسم" برخلاف دیگر اعضای شورا، فراتر از یک مبارزه سیاسی - نظامی صرف، جنگی است با خصلت ایدئولوژیک. واضح است که این رسالت ربطی به نیروهای درون شورا که جدای از جریانهای به لحاظ ایدئولوژیک هم سنخ با مجاهدین مانند "کانون توحیدی اصناف" و "جمعیت اقامه"، عمدتاً لایبیک و غیرمذهبی بودند نداشت. پس چه ضرورتی ایجاب می کرد که آنانی که نه نگران خدشه دار شدن اسلام بودند و نه علاقه ای به زنگار زدایی از آن داشتند، زیر بار پسوند اسلامی بدنبال نام دولت موقت بروند؟

یکی از پارامترهای عمده در نبردهای سیاسی - نظامی در دنیای معاصر و در کنار عواملی چون توان نظامی، نوع سلاح، استراتژی و تاکتیک، اطلاعات، ایدئولوژی، انگیزه، رهبری و ... عامل "جنگ روانی" است. هرچه دهکده سرمایه داری کوچکتر و جمع و جورتر می شود، بر اهمیت عنصر مذکور افزوده می گردد. جدای از تبلیغات و پخش اطلاعات غلط، هسته مرکزی جنگ روانی را جنگ "شعارها و سمبلها" تشکیل می دهد. "خلع شعار" کردن دشمن و تخریب سمبل های آن ابزارهای یک جنگ تمام عیار روانی می باشند. برای مثال عمده ترین آماج خیمه شب بازی گروگانگیری در سفارت آمریکا به لحاظ داخلی، خلع شعار کردن نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست بود. در زندانها نیز در کنار داغ و درفش جلادان، پروسه شکستن زندانیان مقاوم از کانال تخریب "سمبلها" و "ارزشهای" وی آغاز می شود. برآستی چه چیزی برای شکستن زندانیان مقاوم پیکار آسانتر از استحاله حسین روحانی از هیئت "دژتسخیر ناپذیر طبقه کارگر!!" (اصطلاحی که پس از دستگیری وی توسط پیکار سابق! در مورد وی بکار برده شده بود؟ عین همین اصطلاح را همانها چند سال پیشتر پس از کودتا در سازمان مجاهدین در مورد همپالکی دیگرش وحید افراخته و البته پیش از شعر گفتنش برای اعلاحضرت! بکار برده بودند) به بازجوی حقیر دستگاه لاجوردی می توان تصور کرد؟ بنابراین جنگ دژخیم با اسیران مقاومت در زندانها بواقع "جنگ ارزشها" است. اگر موفق به تخریب ارزش های زندانی گردید، برده است وگرنه بازنده خواهد شد. همین حکایت در تمامی سالیان اخیر در بیرون نیز بی هیچ وقفه ای ادامه داشته است. از پخش شایعه همکاری مسعود رجوی با ساواک پس از قیام بهمین تا وابستگی وی به شرق و غرب عالم تا ربودن همسر رفیق سالیان و از ستون پنجم صدام علفی! بودن تا زندان داری و کرد کشی و ...

مقاومت مسلحانه نیز در استفاده از عامل "جنگ روانی" هیچگاه به خود تردید روا نداشته است. در این راستا تلاش کرده است که حتی الامکان شیوه هایش، در تقابلی آشکار با رژیم "جمهوری اسلامی" ماهیتی انسانی داشته باشد. تهاجم ایدئولوژیک درخشان ارتش آزادیبخش ملی ایران در آزاد کردن اسرای جنگی در نقطه مقابل فتوای تمام کش کردن اسرای زخمی و کشتن اسرای سالم توسط پاسداران خمینی جدای از بررسی درست و غلطی آن به لحاظ نظامی صرف و این واقعیت شگفت انگیز که مجاهدین یگانه جنبش انقلابی در جهان معاصرند که حتی یک نمونه اعدام ندارند در کنار تهاجم سیاسی "شورای ملی مقاومت" در اعلام سرود ای ایران به عنوان سرود ملی و "آرم شیر و خورشید" به مثابه آرم رسمی شورا و نهایتاً اعلام نام "دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی"، صرفاً در همین کادر قابل ارزیابی می باشند. مسعود رجوی در دومین هفته ورود به پاریس، طی مصاحبه ای در مورد گنجاندن کلمه اسلام پیشاپیش تکلیف همه را روشن می کند!

"اگرچه تاکید می کنم که مسئله اصلی نه ظاهر کلمات، بلکه محتوای آنها و نیروهای تضمین کننده عملی این محتوا است .... منتهی به این مطلب بسیار اساسی توجه کنید که بدلائل متعدد ایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی، ما هم چون اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران روی حضور کلمه انقلابی اسلام در نام جمهوری اصرار داریم و امیدواریم که هیچکس بدلائل گروهی و عقیدتی خاص خود از ما انتظار صرف نظر کردن از این کلمه انقلابی را نداشته باشد."

(تاکیدات از من است)

دیماه ۷۱ طی یک کنفرانس رادیو تلویزیونی پس از گسترش کمی شورا، پس از گذشت ۱۱ سال رجوی همچنان معتقد است که:

"من که مسلمان و به ایدئولوژی مجاهدین معتقدم، اما حتی اگر اینطور هم نبود باز هم به شما و به این مقاومت ایران و به مجاهدینی که آخوندهای دژخیم خمینی صفت را لت و پار میکنند، سفارش می کردم که با این ترکیب یعنی با حفظ کلمه اسلام در نام دولت موقت، این حربه را از دست دشمن در بیابورید و نگذارید که جنگ خودش با مردم را به جنگ اسلام و غیر اسلام تبدیل کند .... می دانید که ۹۸.۸٪ مردم ایران مسلمان هستند!"

" .... از روز اول می دانستیم که از لحاظ جو و فضای سیاسی و از لحاظ بین المللی اینطور ( حذف کلمه اسلام ) به صرفه تر است ، ولی چرا باید خودمان را در برابر دشمن دجال خلع سلاح کنیم ؟ ... شمایی که فرضاً معتقد نیستید نباید بگذارید. باید بگویید ببین تو داری با چه کسی می جنگی ؟ با آخوند جماعت داری می جنگی . اینکار را نکن ، این حربه را دست دشمن نده ، نگذار جنگ به اصطلاح حیدری - نعمتی راه بیندازد . بعکس این حربه را خودت بردار!"

( تاکیدات همه جا از من است )

بسیار خوب ! اگر بپذیریم که تا دیروز این نامگذاری ضروری بود ، اصرار بر حفظ آن امروز دیگر از هیچ ضرورتی برخوردار نیست . بیست سال و اندی حاکمیت سیاه استبداد مذهبی ، جامعه را غریبال کرده است . تنفر نسبت به مذهب ، در لایه هایی از جامعه رسوخ کرده و بی تفاوتی نسبت به دین ، اقشار بازم بیشتری را شامل می گردد . نسلی بازیگر صحنه گردیده که نه دربند آداب و سنن است و نه برای آخوند مسلح به اسلام ! تزه خورد می کند . آنچه که دیروز می توانست حربه ای کاری در جنگ روانی بحساب آید ، امروز دیگر به سلاحی مستعمل می ماند که تنها کارکردش دفع نیرویی است .

خوب می دانم که مسئله مجاهدین هیچگاه درجا زدن در اشکال نبوده است . آنها همیشه تضاد بین شکل و محتوا را بنفع محتوا حل کرده اند . در همین مقوله نیز تغییر نام "دولت موقت" هیچ تغییری در محتوای برنامه شورا ایجاد نمی کند ، چرا که شورا چه در "برنامه" و چه در مصوبات خود تکلیف مسائل و وظایف میرم دولت موقت ، رابطه دین و دولت ، تعیین نظام آینده و تعیین تکلیف نهادهای سرکوبگر رژیم "جمهوری اسلامی" را به نحو احسن مشخص کرده است . حرف من تنها رها کردن آن حربه ای است که کارآیی خود را از دست داده است .

این را از موضع خیرخواهی مجاهدین نمی گویم ، چرا که آنان خیر و صلاح خود را بیش از هرکس دیگری تشخیص می دهند . در سالیان گذشته بسیاری هم از موضع خیرخواهی و هم برای جلب پاره ای از نیروهای سیاسی به شورا ، به مجاهدین توصیه می کردند که از این نامگذاری بگذرند . برخلاف آنان من اما ، هیچگاه معتقد نبوده ام که حذف این "نام" باعث جذب نیروهای سیاسی می گردد ، چرا که پروسه جذب و دفع نیرویی شورا در چارچوبهای جدی تری ، و رای اینگونه نامگذاری ها جریان داشته است . این مسئله نیز برایم روشن است که بدون یک "طرح مشخص" ارائه شده توسط یکی از اعضای شورا و یا یک "خواست مشخص" اعلام شده از جانب یک نیروی سرنگونی طلب بیرون شورا و اعلام موضع ضروری نیروها و عناصر شناخته شده حول و حوش مجاهدین و شورا ، انتظار یک تحویل خود بخودی بسی بیهوده می باشد . در این رابطه مشخصاً "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" و "حزب کمونیست کارگری ایران" را به چالش می طلبم !

شکل بندی جدید نیرویی و صف بندی های نوین اجتماعی و انزوای روزافزون فاشیسم مذهبی در اعماق جامعه شاه زده و خمینی گزیده ایران بویژه نسل جوان ، ضرورت تغییر نام "دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" را به یک الزام سیاسی تبدیل کرده است . تردید ندارم که اینکار مجموعه نیروهای سرنگونی طلب بیرون شورا را یک گام به شورا نزدیکتر کرده و بهانه بزرگی را از دست اصداد مجاهدین و شورا خارج خواهد کرد . مهمتر از همه کمک بسیاری به باز شدن گره ذهنی انبوه جوانانی می کند که شناختشان از اسلام در همانی خلاصه می شود که همه روزه در کوچه و خیابان و زندگی روزمره خود با آن رو برویند . اگر چه آنچه که در شرایط "اختناق مطلق" راه به جلو می گشاید ، نه نامگذاریها که "آتش سلاح" است !

بیژن نیابتی ، ۸ شهریور ۱۳۸۱